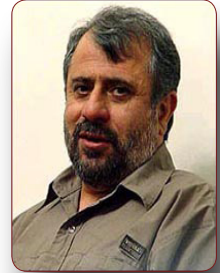


SCO

کانون آرمان شریعتی

SCO1385@Gmail.com

## سیمای پارادوکسیکالِ شریعتی



مسن یوسفی اشکوری

شماره مقاله : ۱۰۱۲

تعداد صفحه : ۸

آفرین بررسی : ۸۷/۰۹

تاریخ تمریر : ۱۳۸۶

موضوع :

[www.shandel.org](http://www.shandel.org)

## سیمای پارادوکسیکال شریعتی

۲۹ خرداد سی امین سالگردِ مرگِ شهادت وار دکتر علی شریعتی است. با تفسیرِ بدیعی که خود او از مفهوم عمیقِ انسان‌شناسانه "شهید" و "شهادت" داشت، قطعاً او یکی از شهیدان بود، چرا که او با تمامِ توان و قدرت و بویژه توانِ بیان و قلم در متنِ جامعه و در کنارِ مردم بود و در جبههٔ درگیریِ حق و باطلِ زمانِ اش، حضوری فعال و خلاق داشت و با نقدِ عمر و آرامش و زندگی اش، به نفعِ جبههٔ حق و علیهٔ جناحِ باطل، شهادت و گواهی می‌داد.

او "آرش"ی بود که در جدالِ ایرانیان و تورانیان (مظلومان و ظالمان)، تمامِ هستیِ خود را در کمائی نهاد و با تمامِ توان، تیرش را از فرازِ کوهِ عرفان، آزادی و برابری، به سوی مرزهای محلِ اختلافِ پرتاب و مرزها را روشن کرد و افق‌های تازه‌ای در حوزهٔ ایمان، اندیشه، دین، آزادی، عدالت، جامعه، سیاست، هنر و اخلاق، در برابرِ نسلِ خود و مردمِ عصرِ خود گشود.

بی‌گمان شریعتی، مانند هر متفکرِ اجتماعیِ خلاق و نوآور، فرزندِ زمانِ خویش بود. چنین شخصیت‌هایی اول از زمان و مقتضیات و حال و هوایِ عصرِ خود اثر می‌پذیرند و آنگاه بر زمان اثر می‌گذارند. یک نوع رابطهٔ تاثیر و تاثرِ دیالکتیکی بینِ شخصیت و زمان و نیازها و ضرورت‌های آن وجود دارد. بویژه شخصیت‌هایی که از یک سو شدیداً اجتماعی اند یعنی به سرنوشتِ مردم و رهایی‌شان می‌اندیشند و در آرزوی آزادی‌شان هستند و از سوی دیگر از نظرِ فکری و شخصیتی از جامعیتِ برخوردارند و حوزهٔ علایق و رسالتِ آنان گسترده است و تمامِ ابعادِ فکری و اجتماعی را در بر می‌گیرد، بیشتر از زمان و شرایطِ آن اثر می‌پذیرند و البته به همین دلیل، اثرگذاریِ شان نیز در عرصه‌های مختلفِ زندگیِ مردمِ هم عصرِ شان، افزون‌تر و عمیق‌تر است.

ظاهراً جای انکار ندارد که شریعتی از جهاتِ مختلف (بویژه در حوزهٔ فکرِ دینی و انقلابِ فرهنگی و اجتماعی)، تاثیرگذارترین متفکر یا روشنفکرِ ایرانیِ زمانِ ما است؛ چنان که بسیاری از مخالفانِ فکری یا سیاسیِ وی نیز بارها به این نکته اشاره کرده‌اند. سیمای شریعتی، متنوع، مختلف و حتی در پاره‌ای موارد متضاد جلوه می‌کند و همین جلوه‌ها است که از یک طرف، او را شدیداً جذاب و خواستنی برای گروه‌های فکری، اجتماعی، ادبی، هنری، سیاسی،

انقلابی، دینی، عرفانی، اخلاقی، فلسفی و حتی گروه‌های متنوع سنی کرده است و از طرف دیگر موجب شده است تا با توجه به وجهی یا جوهری از شخصیت و افکار و آموزه‌های وی، یا تجزیه‌انجام فکری و ایدئولوژیک او به وسیله گروه‌های فکری و اجتماعی یا سنی، برداشت‌ها و تفسیرهای مختلف و گاه متضاد و پارادوکسیکال از او پدید آید. به تعبیر شاعرانه دکتر سروش، سفره شریعتی چنان رنگین است که هیچ کسی از کنار آن گرسنه بر نمی‌خیزد. اقبال عمومی از شریعتی در سطح داخل و خارج کشور و فروش روزافزون آثار شریعتی پس از ۳۰ سال، هم تنوع و جاذبه‌های گوناگون آثار و افکار شریعتی را آشکار می‌کند و هم میزان تاثیرگذاری بی نظیر او را در قیاس با متفکران و نواندیشان دینی و غیر دینی ایران معاصر نشان می‌دهد.

یکی از ویژگی‌های مهم شریعتی در حیطه اندیشه و حتی در حوزه ادب پارسی، قدرت و ذوق فوق العاده "ترکیب سازی" او است و همین امر سبب شده است تا گفتارها و نوشتارها و آموزه‌های وی برای تیپ‌ها و گروه‌های فکری و اجتماعی و ادبی و هنری مختلف که بسیاری از آنها قرابت فکری یا طبقاتی چندانی با شریعتی ندارند، جذاب و مطلوب باشد. فی المثل همین ویژگی سبب شده است تا او دوست حسین توفیق (مدیر نشریه طنز توفیق در سالیان پیش از انقلاب) باشد و خطاب به او درباره پدیده انسانی "خنده" سخن بگوید و جواد علیزاده کاریکاتوریست و طنز پرداز و هنرمند را در حال حاضر تحت تاثیر قرار دهد و بگوید که "شریعتی، اینشتین، صادق هدایت و مارادونا را دوست دارم." (بنگرید به مصاحبه روزنامه اعتماد ملی مورخ ۲۴ خرداد).

از نظر فلسفی گاه در کنار هگل بنشیند و گاه در کنار هایدرگر و گاه در کنار ملاصدرای مسلمان. از نظر دینی، گاه با بودا همدلی کند و گاه با مسیح همنوا باشد و البته همواره با محمد و علی باشد و شگفت اینکه گاه این همه (حتی مارکسیسم و سوسیالیسم و اگزیستانسیالیسم و...) را با هم بیامیزد و سنتزی نو پدید آورد و حتی گاه در مقامی فراتر از همه اینها بنشیند و در عین حال خود را مسلمانی معتقد و شیعه‌ای علوی و وفادار بداند. به یک معنا او همه چیز بود اما هیچ چیز نبود و به تعبیری او همواره در مناطق مرزی اندیشه‌ها، مکتب‌ها، ایدئولوژی‌ها و حتی ادیان حرکت می‌کرد. (تعبیر حرکت در مناطق مرزی از دکتر شایگان است.) او به سادگی اما با هنرمندی تمام قادر بود چارلی چاپلین را در کنار ابودر بنشاند و مدینه را به آتن پیوند بزند و مذهب و هنر و عرفان و علم را همسایه کند.

اکنون ۳۰ سال از مرگ شریعتی گذشته است. گفتن ندارد که در طول این مدت نه چندان دراز، شرایط ایران و حتی منطقه و جهان دچار تحولات اساسی و مهمی شده است. نیازها، دغدغه‌ها، گرایش‌ها، مشکلات، راه‌حل‌ها و حتی مفهوم حق و باطل و مصادیق آنها (که شریعتی آن همه به تبیین تعیین مصادیق آن دلبستگی داشت)، در زمانه ما به کلی دگرگون شده‌اند. اکنون از شریعتی چه مانده است و چه می‌توان و چه باید آموخت؟

به گمان من شریعتی پس از ۳۰ سال در جامعه ما زنده است (زنده‌تر از زمان خودش) و هنوز اثر می‌گذارد و هنوز از او بسیار می‌توان آموخت، اما در این مجال می‌خواهم به مهم‌ترین و ماندنی‌ترین کار شریعتی اشاره کنم که ناتمام ماند و اکنون بر عهده متفکران و نواندیشان مسلمان (در داخل و خارج از کشور) است که آن را ادامه دهند و به کمال مطلوب برسانند. این کار "پروژه بازسازی اندیشه دینی" است که ارتباط مستقیم با همان قدرت یا مسئولیت ترکیب سازی شریعتی دارد.

می‌دانیم که در جریان "اصلاح طلبی اسلامی" معاصر، مصلحان مسلمان، به لحاظ نوع تفکر و حوزه و ماهیت و هدف اصلاح طلبی در اسلام، به دو گروه متمایز تقسیم می‌شوند؛ مصلحان رفرمیست و مصلحان رادیکال و معتقد به بدیل سازی.

رفرمیست‌ها عمدتاً می‌کوشند با خرافه زدایی در دین و عقلانی کردن عقاید و آداب و احکام دین، اسلام را با مدرنیته و شرایط و مقتضیات زندگی جدید سازگار کنند و در واقع با اصل قرار دادن مدرنیته و دستاوردهای عصر جدید، که از نظر آنها علی‌الاصول درست و مفید و قابل دفاع است، اسلام را با این شرایط نوین و پیشرفته انطباق دهند.

اما مصلحان رادیکال، ضمن خرافه زدایی و رویکرد انتقادی به سنت و میراث اسلامی و معقول سازی گزاره‌های دینی، برآنند که اسلام را به صورت مستقل در قالب یک دستگاه فکری و ایدئولوژیک کامل در برابر مکتب‌های فلسفی و فکری و اجتماعی و ایدئولوژیک مدرن غربی مطرح کنند و اسلام تطبیقی را بنیان نهند.

از نظر مبانی، جهت، هدف و غایت، آثار و عواقب، این دو نحله متفاوتند :

اولاً رفرمیست‌ها رویکرد انتقادی‌شان از سنت محدود و سطحی است اما رادیکال‌ها می‌خواهند تمام دین و مبانی و عقاید و آداب و احکام و شعائر آن را به تیغ تیز نقد بسپارند و البته به فرجام نقادی‌هایشان نیز ملتزم باشند.

ثانیاً رفرمیست‌ها چندان انتقادی به مدرنیته و گفتمان تجدید غربی ندارند یا حداکثر به برخی از آثار خواسته و ناخواسته مدرنیسم از جمله بعضی از رسوم اخلاقی غربیان نقد وارد می‌کنند، ولی رادیکال‌ها، مدرنیته و آثار و اجزای آن را نیز به شکل عمقی و رادیکال نقد می‌کنند.

ثالثاً رفرمیست‌ها در اندیشه بدیل‌سازی نیستند و حداکثر برآند تا اخلاق و ابعاد معنوی اسلامی را بر مدرنیته و مدرنیسم رایج بیفزایند (یعنی غرب به علاوه اسلام)، اما رادیکال‌ها در اندیشه بدیل‌سازی‌اند و می‌خواهند از درون نقد سنت و مدرنیته، بدیل و آلترناتیو بسازند. بدیلی که عناصر مثبت و سازنده دینی را با عناصر مثبت و مفید و خلاق مدرنیته بیامیزد و در نهایت، طرح تازه و مستقلی از فکر دینی در این زمان سامان دهد.

رابعاً گرچه هر دو گروه در اندیشه تغییر احوال مسلمانان و خروج جوامع اسلامی از بن بست انحطاط و عقب‌ماندگی‌اند، اما دسته اول سنت و مدرنیته را بدون تغییر و دستکاری بنیادین می‌پذیرند و فقط کمی اصلاح اخلاقی در آن دو را مجاز و ممکن می‌دانند، اما دسته دوم در نهایت، دنبال ایجاد تمدنی جدید و فرهنگی خلاق و مستقل و محلی و خودی هستند و این کار را راه نجات واقعی مسلمانان و موجب استقلال حقیقی جوامع اسلامی می‌شمارند.

طراح این پروژه اقبال است و نام طرح او نیز "بازسازی" (Reconstruction) است یعنی بازسازی اندیشه اسلامی. رفرمیست‌ها بازسازی و تجدید بنا را نه ممکن می‌دانند و نه مفید (بنگرید به گفتار مرحوم مرتضی مطهری در کتاب نهضت‌های اسلامی‌اش در این باره)، اما رادیکال‌ها این کار را هم ممکن می‌شمارند و هم مفید. بعد از اقبال، شریعتی شاخص‌ترین متفکر اسلامی معاصر است که این اندیشه را پذیرفته و در حد توان و امکانات خود کوشیده است به تحقیق آن کمک کند. تزه‌های معروف او مانند "طرح هندسی مکتب"، "تقدم ایدئولوژی بر فرهنگ، مذهب علیه مذهب، تسنن اموی و تسنن نبوی،

تشیع علوی و تشیع صفوی، بازگشت به اسلام، بازگشت به قرآن، تصفیه و تغلیظ منابع فرهنگی، اجتهاد در اصول و فروع و... جملگی برای پیشبرد این طرح بوده است.

اقبال نیز در کتاب "بازسازی اندیشه اسلامی" اش و نیز در مجموعه اشعار فارسی اش، ضمن تکیه بر شعار اساسی بازگشت به اسلام با محوریت قرآن، روی دو اصل مهم تاکید دارد و در واقع آموزه‌هایش را حول دو محور سامان می‌دهد: "خودی" به مثابه یک نگرش فلسفی و آنتولوژیک به جهان و هستی و عالم و آدم، و دیگر "اجتهاد" در اصول و فروع به مثابه "موتور حرکت اسلام". او می‌کوشید با طرح فلسفه خودی، مسلمانان را قانع سازد که از خودی‌شان (به تعبیر شریعتی خویشتن خویش یا من اصیل) تهی شده‌اند و لازم است بار دیگر آن "خودی" را در خود احیا کنند و با این احیاء، انقلابی در خویش پدید آورند و در نهایت به آزادی و رهایی برسند. از نظر او فکر کلامی توحید (یعنی یکتانگری) و عرفان نظری و عملی، و روش تجربی در علم و فلسفه، و اجتهاد خلاق و آزاد در دین‌شناسی، مسلمانان را در تحقق این طرح توانا می‌سازد.

شریعتی نیز اندیشه‌هایش را در طرح هندسی مکتب بر پایه توحید استوار می‌کند و جهان و طبیعت و انسان و جامعه و تاریخ را بر آن بنیاد تفسیر و تحلیل می‌کند و بر آن مبنا جامعه توحیدی و انسانی ایده‌آل را بر سه استوانه عرفان، آزادی و برابری تعریف می‌کند. او نیز مسأله آلیناسیون را در جوامع اسلامی مهم می‌شمارد و معتقد است مسلمانان از اصالت‌هایشان (یعنی همان خودی‌شان) تهی شده‌اند و به بیگانگی از خود رسیده‌اند و بار دیگر لازم است و باید از این "از خود بیگانگی" خارج شوند و به رهایی نائل آیند.

از نظر آن دو متفکر، دین اسلام و فکر توحید با تکیه بر متن وحیانی قرآن، توانایی و ظرفیت لازم برای چنین نوسازی و بازسازی را دارد. اما اینکه چگونه و با چه ابزاری و به وسیله چه کسانی، مسأله است که اکنون جای شرح آنها نیست.

ایده و طرح بازسازی، در واقع یادآور همان "امتزاج افق‌ها"ی گادامر است که گرچه او در حیطه هرمنوتیک آن را طرح می‌کند، اما می‌توان آن را در حوزه پروژه اندیشه بازسازی فکر اسلامی اقبال و شریعتی هم به کار برد. چرا که این بازسازی در نهایت از آمیختن و امتزاج افق‌های فکری متفاوت

و برگرفته از سنت و عالمِ مدرن یا ترکیبی از عناصر مثبت و خلاق و قابل ترکیب اندیشه‌ها، تجربه‌ها، فلسفه‌ها و دیدگاه‌های متنوع انسانی، از گذشته تا حال، خلق می‌شود. البته این ترکیب کردن دقیقاً به معنای ترکیب و امتزاج است نه "التقاط" به معنای منفی، آنکه به معنای بدعت و آمیختن دو جزء ضد و ناهمگن و تکلف آمیز و در نتیجه، ناپایدار و همراه با شکست است.

بویژه باید تاکید کرد که در طرح بازسازی اقبال و شریعتی، مبانی قطعی و اصولی مسلم اسلامی و وحیانی، هم مبنا و آغاز حرکت بازسازی است و هم در پایان، همین اصول، داوری نهایی را برعهده دارند و صحت و سقم معرفت‌ها و تفسیرها و ترکیبات را معین خواهند کرد. از این رو، این طرح هرچند از معارف بشری (بویژه انسان مدرن) بهره می‌برد و نگاه برون دینی را به خدمت می‌گیرد، اما بازسازی فکر دینی اساساً یک پروژه درون دینی است و داوری دینی را گردن می‌نهد و به همین دلیل این نوع اسلام شناسی یک مکتب سازی و آلترناتیو مستقل و تطبیقی خواهد بود نه حاشیه‌ای بر متن مدرنیت.

اما در سالیان اخیر، رویکردهای کاملاً متفاوتی در میان متفکران و نظریه پردازان مسلمان در باب شناخت اسلام پدید آمده است. به نظر می‌رسد اکنون نَحلهٔ رفرمیستی به دین و مدرنیته چیره شده و نظریهٔ بازسازی (حداقل به شکلی که اقبال گفته بود) در حال رنگ باختن است. اقبال مسلمانان را فرامی‌خواند که در کل دستگاه مسلمانی‌شان تجدیدنظر کنند، اما در نهایت، هدف، آزادی و رهایی جوامع اسلامی از طریق نواندیشی و بازسازی دستگاه فکر مسلمانی بر بنیاد وحی (قرآن) و محکمت‌ غیر قابل چون و چرای اسلام (چون توحید) بود که با روش‌های اجتهادی درون دینی و با استخراج و تصفیه و تغلیظ منابع قابل بازسازی تاریخ و فرهنگ دینی صورت می‌گرفت. اما نظریه پردازان کنونی ما، از این طرح فاصله گرفته و به راهی می‌روند که به هر جا برسند، گرهی از کار مسلمانان در محاصرهٔ کنونی نمی‌گشاید، یا در بهترین حالت، با اصالت دادن به مدرنیته، مسلمانان و جوامع اسلامی، تابعی از نظام سلطهٔ جهانی و مدرنیتهٔ حاکم بر غرب خواهند شد. روشن است که منظور، نفی مدرنیته و تجدید غریبی نیست، بلکه سخن بر سر چگونگی برخورد با آن و حفظ اصالت‌ها و استقلال فکری و تمدن سازی مسلمانان است، به گونه‌ای که مسلمانان جایگاه و منزلت دیرین خود را در کنار یا متن تمدن پیشرفتهٔ کنونی بازیابند و در نظم سلطه گرانهٔ حاکم بر جهان فعلی، مُستهلک نشوند.

چنین می‌نماید که روشنفکران دینی کنونی جهان اسلام و ایران، طرحی برای پیشبردِ فعالیتِ روشنفکرانه‌شان ندارند، و از این رو، از یک سو تابعِ مُدهای فکریِ روز می‌شوند و از سوی دیگر دچارِ تناقضاتی می‌شوند که جز سردرگمی و تزلزل در مخاطبانِ شان، حاصلی ندارد. بویژه گاه در روش‌شناسی از دیدگاه‌های معرفت‌شناسانه یا هرمنوتیکی‌ای بهره می‌گیرند که اساساً با دین و وحی غیر قابلِ دستیابی یا غیر قابلِ شناخت می‌شود یا حداقلِ داوریِ دینی در معرفت‌ها و نظریه‌پردازی‌ها منتفی می‌شود. فی‌المثل استفاده از بازی‌های زبانی ویتگنشتاینی یا نظریهٔ گادامری در هرمنوتیک در فهمِ متون و منابع دینی و توجیهِ قرائتِ پذیرِ دینِ اسلام، نه تنها کمکی به بازسازی و حتی نوگراییِ دینی نمی‌کند، بلکه دین و قرآن را به مثابهٔ سندِ استوارِ اسلام عملاً بلاموضوع می‌کند و بدین ترتیب، نقضِ غرض در کارِ روشنفکرانِ مسلمان پدید می‌آید.

به هر حال، در مقامِ نقد و بررسیِ آرای متفکرانِ مسلمانِ پیشین و حال نیستیم. در این مجالِ اندک، هدف، بیانِ دو نکته بود :

۱. معرفیِ جریانِ فکریِ شریعتی و پروژهٔ او در تداومِ کارِ اقبال.

۲. اشارتی به تفاوت و فاصله گرفتنِ نظریه‌پردازانِ فعلیِ مسلمانِ ایران (و البته جهانِ اسلام) از آن متفکران.

البته من در این میان پروژهٔ اقبال و شریعتی را، به رغمِ تمامِ ابهامات و اشکالات، کارآمد و معقول، و برای مسلمانان مفید می‌دانم. به امیدِ فردایی بهتر.